

عقلانیت و دین

مهدی دشتی*

چکیده

در باب عقل و دین و اینکه آیا میان آنها نزاع و تضادی هست یا خیر، سخن بسیار گفته شده؛ به ویژه در غرب و از دوره رنسانس تا کنون ادعا شده که میان این دو نزاع هست و این درگیری با شکست تدین به انجام رسیده و دیگر دوره عقلانیت آغاز شده است. در این مقاله، نویسنده کوشیده تا اثبات کند که اساساً میان عقل و دین، اگر هر دو حقیقی باشند، نه تنها نزاعی نیست بلکه وفاق کامل برقرار است؛ لکن اگر یکی یا هر دوی آنها غیرحقیقی باشد، آنگاه این نزاع رخ می‌دهد؛ مانند آنچه که در غرب میان مسیحیت تحریف شده و عقلانیت غیرحقیقی و انزاری که در واقع تنها نام عقل دارد و بس، پدید آمد.

اما میان اسلام حقیقی که از جانب خالق آمده و عقل حقیقی، که آن هم مخلوق حق است و از جانب او برای هدایت انسان آمده، هرگز نزاعی نبوده، نیست و نخواهد بود. آیات قرآن کریم و روایات صحیح همه خبر از توافق عقل و دین می‌دهند و اینکه دین، کلام معقول است و عقل، ابزار فهم دین، آلت عبودیت و راه نجات و رستگاری.

واژگان کلیدی: عقلانیت، دین، آثار بی‌عقلی، تضاد دین و عقل، عقلانیت در قرآن، عقلانیت در حدیث.

مقدمه

به طور کلی، بحث عقلانیت و دین بر این مبتنی است که میان عقل و دین تضاد وجود دارد؛ یا جای

*. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی؛ me.dashti@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۲۳؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۱/۲/۱۱]

عقلانیت است یا جای دین، عقلانیت و دین با هم جمع نمی‌شوند و دوره‌ی دین دیگر تمام شده است. جهان غرب از سالیان دور، یعنی از زمان دکارت (۱۶۵۰م) به این نتیجه رسیده است که دوره‌ی دین تمام شده و باید به عقلانیت روی آورد. حاصل این نتیجه، ترقی و پیشرفتی است که در جهان شرق و به‌ویژه جهان اسلام هنوز به‌دست نیامده است. جهان شرق، به‌ویژه جهان اسلام باید از دوره‌ی تدین خارج شود و به عقلانیت روی آورد تا پیشرفت کند. اگر چنین بحثی پذیرفته شود، دیگر به هیچ موردی که حاصل دین باشد نباید اعتنا کرد؛ مثلاً حکومت دینی دیگر بی‌معنا خواهد بود. نهایتاً دین در حوزه‌ی خانه و حداکثر خانواده، به‌صورت کاملاً شخصی می‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد.^۱ بنا بر این بحث، چون همه‌ی افراد بشر عقل دارند، هر انسانی حق دارد بر اساس عقل خویش نظر دهد و چون نمی‌توانیم بگوییم کسی عقل ندارد یا نسبت به دیگران از عقل کمتری برخوردار است، باید بپذیریم آنچه او می‌گوید حق است و برای اینکه تراحم حق‌ها را از بین ببریم، باید بگوییم که به‌طور نسبی حق است. همچنین باید به حق‌های نسبی مشابه هم، در صورت اکثریت یافتن، گردن نهیم، چراکه تبلور خرد جمعی یا به‌عبارتی دموکراسی است.

با توجه به اینکه امروزه در جهان، به‌ویژه در جهان سوم و بخش اسلامی آن، مطرح است زمان دین‌گرایی سپری شده و برای اینکه جامعه‌ی اسلامی به جامعه‌ای مدنی تبدیل شود باید به عقل متمسک شویم. جامعه‌ی مدنی یعنی جامعه‌ای که در آن عقلانیت حکمفرماست، جامعه‌ای که در آن انسان بر مبنای عقل خویش قانون‌گذاری می‌کند و ارزش‌های اجتماعی را تعیین می‌کند. قانون در این جامعه قانونی است که از ذهن بشر تراوش می‌کند و مبتنی بر عقلانیت اوست؛ در این جامعه جز عقل چیز دیگری اعتبار ندارد، چراکه هر چیزی جز عقل، موجب ارتجاع جامعه شده و آن را از پیشرفت باز می‌دارد و جامعه از قافله‌ی تمدن بشری عقب می‌ماند. امروزه نمی‌توان جامعه‌ای خودسر و سرکش که نمی‌خواهد به عقلانیت گردن نهد را پذیرفت. در نتیجه، اگر تا دو دهه‌ی قبل جهان به دو اردوگاه، سرمایه‌داری و کمونیسم، تقسیم می‌شد، امروز دنیا به دو اردوگاه دیگر تقسیم می‌شود: دنیای اصلاح‌طلب پیشرفته و دنیای متمدن و سرکش که در آن به‌جای عقلانیت، دین حکمفرماست. دنیای اصلاح‌طلب نمی‌تواند چنین دنیای متمدنی را تحمل کند و باید آن را از سر راه خود بردارد. برای این کار چند راه‌حل پیشنهاد می‌کند: **نخست: گفتگو؛** از طریق گفتگوی تمدن‌ها، دنیای پیشرفته دنیای متمدن و سرکش را نصیحت می‌کند که اکنون دوره‌ای است که باید به عقلانیت و علم حاصل از آن گردن نهاد و از باورها و ارزش‌های خود دست برداشت.

دوم: منادیان اصلاح‌طلبی؛ از میان جامعه‌ی متمدن، افرادی را پیدا می‌کند تا منادی اصلاح‌طلبی در جامعه‌ی خویش شوند و به‌عنوان دانشجو، استاد، هنرمند، نویسنده و ... به مردم جامعه بگویند که تدین را کنار بگذارید که دوره‌ی دین‌داری سپری شده است، بیایید علی‌رغم همه‌ی ملامت‌ها و سرزنش‌ها، جامعه‌ی خویش را وارد دوره‌ای جدید کنیم؛ دوره‌ای که بر مبنای اصلاح‌طلبی شکل می‌گیرد و در آن عقلانیت بشری حاکم است.

سوم: یورش نظامی؛ اگر دو روش نخست به نتیجه نرسید، از طریق زور و اعمال قدرت نظامی، اشغال جوامع متمدن و بمب‌های شیمیایی، هسته‌ای و میکروبی آنها را و می‌دارد تا نظم تازه را بپذیرند و دست از فرهنگ و ارزش‌های خویش بردارند.

این خلاصه بحث عقلانیت و دین است که امروز در جامعه ما نیز مطرح است. بر مبنای چنین بحثی، امکان ندارد یک فرد هم اصلاح طلب و معتقد به عقلانیت باشد و هم مسلمان، چرا که در چنین پارادایمی، عقل و دین ضد هم هستند و جمع ضدین محال است. به همین دلیل است که در جامعه اشخاصی با وجود اصلاح طلب بودن می گویند ما مسلمانیم، چرا که جامعه هنوز چنین اصلاحاتی را بر نمی تابد. اما اگر اصلاح طلبان قدرت لازم برای ایجاد جامعه مدنی و عقلانی را به دست آورند، دیگر وجود اسلام و متدینان را به هیچ وجه تاب نخواهند آورد؛ چنانکه در جهان غرب این اتفاق افتاد. انقلاب کبیر فرانسه که توسط اصلاح طلبان در اواخر قرن هجدهم (۱۷۸۹م) رخ داد، بر مبنای عقلانیت بشری بود. متفکرانی چون ولتر، منتسکیو، ژان ژاک روسو، دیدرو و ... به این نتیجه رسیدند که دوره دین تمام شده و باید به عقلانیت روی آورد، لذا مردم را رهبری کردند تا جامعه ای عقلانی و مدنی شکل دهند. آنها از استبداد پادشاهی فرانسه که با دین و روحانیت گره خورده بود و تنفری که نسبت به این دو وجود داشت، نهایت استفاده را بردند تا استبداد و کلیسا را در هم شکنند و این کار را به انجام رساندند (معزی، ۱۳۴۷). اما زمانی که حاکم شدند، یکی از انقلابیون فرانسه به نام روبسپیر^۲ که انتظامات و امنیت داخلی فرانسه را بر عهده داشت، طی دو سال، بیش از سی هزار فرد را به تیغ گیوتین سپرد. استدلال او این بود که این اشخاص دنباله رو استبداد هستند. اما واقعیت این بود که بسیاری از این افراد، متفکران بانفوذی بودند که نمی خواستند به این عقلانیت گردن نهند، پس آنها را به عنوان مرتجع، مستبد و ... گردن زدند. امروزه نیز اگر کسی بخواهد مردم را با دین حقیقی (نه مسیحیت منحرف) آشنا کند، با او برخورد می شود، چرا که از نظر آنها جمع عقل و دین امکان پذیر نیست.

در کشور ما هم این بحث از حدود یکصد و پنجاه سال قبل، یعنی از اواسط دوره قاجاریه مطرح شده است. منادیان این بحث، غرب گرایان و غرب زدگانی بودند که پیشرفت و ترقی را در تقلید کورکورانه از غرب می دانستند و می خواستند هر تحولی که در فرنگ رخ داده بود را بی توجه به مبانی آن، در ایران ایجاد کنند. از این رو، تضاد میان عقل و دین را باور کردند و منادی آن شدند. البته پیش از آن هم بحث تضاد میان عقل و دین به نوعی دیگر مطرح بود، از جمله زمانی که میان اشاعره و معتزله درگیری و برخوردهای خونینی در گرفت؛ اشعری ها متهم به دین گرایی بودند و معتزلی ها افتخارشان این بود که عقل گرا هستند و چون این دو را مقابل هم می دیدند، با هم محابّه و برخورد داشتند.^۳

اما نکته مهم و قابل توجه آن است که در طول تاریخ، چه در جهان غرب و چه در جهان اسلام، زمانی میان عقل و دین تضاد رخ داده که یا عقل، عقل حقیقی نبوده و عقل ناماست^۴ یا دین، دین حقیقی نبوده و دین ناماست^۵ یا هر دو غیر حقیقی بوده اند.^۶ و گرنه اگر عقل، عقل حقیقی و دین هم دین حقیقی باشد،^۷ هرگز میان آنها تضاد و اختلافی وجود ندارد. در میان مکاتب موجود، فقط یک جا میان عقل و دین اختلاف و تضادی نیست و آن مکتب اهل بیت (ع) است، زیرا این مکتب تنها جایی است که عقل به معنای حقیقی آن تعریف شده و دین هم دین حقیقی است. اما خارج از مکتب اهل بیت (ع)، در میان خود مسلمانان، در مکتب خلفای اهل تسنن، نه عقل، عقل حقیقی است، نه دین. خارج از دین اسلام، در میان متفکران غربی نیز وضع به همین منوال است، چرا که دین مسیحیت تحریف شده است که دین ناماست (نک: گریدی، ۱۳۷۰) و عقل هم عقل بشری است که عقل ناماست. در نتیجه، پیوسته اختلاف و تضاد میان عقل و دینی وجود دارد

که بشر آن را تعریف کرده و از ذهن بشر تراوش نموده است. اکنون با توجه به این مطالب ببینیم عقل حقیقی چیست؟ به طور کلی در مورد عقل، دو تعریف وجود دارد. یکی تعریفی است که از ذهن بشر بیرون آمده است، مانند آنچه افلاطون و ارسطو گفته‌اند یا در میان حکمای اسلامی مثل ابواسحاق کندی، فارابی، ابن سینا و ... مطرح بوده است. تعریفی نیز وجود دارد که خالق بشر از عقل ارائه داده است. حال برای دست‌یابی به پاسخ صحیح درباره معنای عقل و دین باید نزد خالق بشر برویم یا از بشر مخلوق سؤال کنیم؟ پاسخ روشن است: ما باید از حق بپرسیم که عقل چیست و عقل و دین مغایر هستند یا خیر؟ با توجه به دو منبع اسلام، قرآن کریم و سنت صحیح پیغمبر اکرم (ص) که توسط عترت معصوم آن حضرت (ص) گزارش شده است (حسینی میلانی، ۱۴۱۴)، بنگریم که خدای عالم درباره عقل و دین چه می‌فرماید.

عقل و دین در قرآن کریم

در قرآن کریم، عقل تعریف نشده اما آثار و نتایج حاصل از وجود یا عدم آن بیان شده است که در اینجا فهرست‌وار به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

نخست، آثار بی‌عقلی

۱. رجس: «و ما كان لِنفس ان تؤمن الا باذن الله و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون» (یونس، ۱۰۰)؛ هیچ‌کس نمی‌تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا و خدا ناپاکی را بر کسانی قرار می‌دهد که از عقل خویش بهره نمی‌برند.
۲. ضلالت: «و لقد اضل منكم جبلاً كثيراً افلم تكتونوا تعقلون» (یس، ۶۲)؛ به تحقیق بسیاری از شما گمراه شدند. آیا شما عقل پیشه نمی‌کنید؟ یعنی اگر شما هم عقل را به کار نگیرید، دچار ضلالت و گمراهی می‌شوید. پس نشانه بی‌عقلی، گمراهی است و نشانه عقل هدایت.
۳. جهنم: «و قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا من اصحاب السعير» (ملک، ۱۰)؛ و (دوزخیان) می‌گویند اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، امروز از جمله جهنمیان نبودیم. جهنمی کسی است که ظلمت، ظلم، ناپاکی و فنا را بر روشنی، عدالت، پاکی و بقا ترجیح می‌دهد، بندگی شیطان و هوای نفس را می‌پذیرد و در مقابل خدای خویش سرکشی و عصیان می‌ورزد. این گونه اعمال بنا بر نص قرآن کریم، همه نشانه بی‌عقلی است، نه عقل و بنابراین جهان غرب امروز و روشنفکران مقلد آن در هر جا، منادیان بی‌عقلی هستند، نه عقل.
۴. تضاد با دین: کسی که بی‌عقل است دین‌ستیز است؛ «و اذا ناديتهم الى الصلوة اتخذوها هزواً ولعباً ذلك بانهم قوم لا يعقلون» (مائدة، ۵۸)؛ هنگامی که به نماز می‌ایستید، شما را استهزاء می‌کنند. دلیل اینکه با نماز و دین می‌ستیزند بی‌عقلی است.
۵. بدترین موجودات نزد خداوند، بی‌عقل است: «ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذين لا يعقلون» (انفال، ۲۲)؛ بدترین همه جنبنندگان روی زمین آن‌کر و گنگ‌هایی هستند که از عقل خویش بهره نمی‌برند.

۶. بیشتر کفار بی‌عقلند: «ولکن الذين كفروا يفترون على الله الكذب و اكثرهم لا يعقلون» (مائده، ۱۰۳)؛ کفار عمداً به خدا دروغ می‌بندند و بیشتر آنان عقل ندارند.^۸

۷. پیروی از هوای نفس: «ارایت من اتخذ الهه هواه افانت تكون عليه و كیلاً ام تحسب ان اكثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبیلاً» (فرقان، ۴۴-۴۳)؛ آیا دیدی آن کسی را که معبودش هوای نفسش است؟ آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی؟ آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان می‌شنوند یا تعقل می‌کنند؟ آنان فقط مثل چهارپایانند، بلکه گمراهترند.

دوم، آثار عقل

۱. پیروی همیشگی از بهترین سخن و هدایت‌شدگی: «فیشّر عباد الذين یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذين هدیهم الله و اولئك هم اولوالالباب» (زمر، ۱۸-۱۷)؛ بشارت بده بندگان را که هر سخنی می‌شنوند، از نیکوترین آن پیروی می‌کنند. آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرد و ایشانند صاحبان عقل و خرد. پس نشانه عقل این است که از میان شنیده‌ها بتوانیم تشخیص بدهیم که کدام بهتر است و به آن عمل کنیم. اگر کسی نتواند سخن حق را تشخیص دهد، عقل ندارد. اگر امروز جامعه بهتر است و به آن عمل کنیم، اگر کسی نتواند سخن حق را تشخیص دهد، عقل ندارد. اگر امروز جامعه ما گرفتار شبهات است به این دلیل است که به کاربری و بهره‌گیری از عقل در آن تضعیف شده و هدایت الهی مورد بی‌توجهی و بی‌مهری واقع شده است.

نکته دیگر اینکه، در میان سخن‌ها بهترین سخن از آن کیست؟ خالق یا مخلوق؟ پاسخ روشن است: عقل سخن خالق را بهترین می‌داند. سخن خالق همان دین خداست که در قالب آیات قرآنی و احادیث پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) که راست‌ترین ترجمان وحی‌اند، به ما رسیده است. پس نشانه عقل تبعیت از دین خداست و میان این دو نه تنها نزاعی نیست، بلکه برعکس، ستیز با دین حقیقی، یعنی با قرآن و سنت پیامبر (ص)، نشانه بی‌عقلی است.

۲. همراهی با علم: علم و عقل از هم جدایی ناپذیرند و موجب هدایت می‌شوند؛ مانند اکسیژن و هیدروژن که ملکول آب را می‌سازند. اگر در جایی عقل باشد و علم نباشد، آن عقل نیست. خداوند در قرآن می‌فرماید: «و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون» (عنکبوت، ۴۳)؛ ما برای مردم این مثال‌ها را می‌زنیم و جز عالمان آن را درک نمی‌کنند. بنابراین این دو نه تنها با هم ستیزی ندارند، بلکه در واقع عقل ابزار فهم علم، یعنی دین است.^۹

۳. عقل موجب می‌شود انسان همه جهان و همچنین خود را آیت حق ببیند: «ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلك التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ... لایات لقوم یعقلون» (بقره، ۱۶۴). لذا همه چیز او را به یاد حق می‌اندازد و حق را در وجود او زنده نگه می‌دارد. در نتیجه، به بندگی خالق خویش می‌گراید و از پیروی مخلوق می‌پرهیزد.

۴. عقل باعث می‌شود انسان بفهمد دنیا و آخرتی هست و البته آخرت برای متقین بهتر از دنیاست. نه اینکه دنیا بد باشد، هر دو خوب هستند، ولی آخرت چون ماندنی است بهتر است. لذا کسی که عقل دارد تلاش می‌کند ضمن اینکه از حلال و طیب دنیا استفاده می‌کند، آن را اصل قرار ندهد: «و لدار الاخره

خير للذين اتقوا افلا تعقلون» (يوسف، ۱۰۹)؛ جهان آخرت برای کسانی که تقوی دارند بهتر (از این دنیا) است. آیا عقلتان را به کار نمی‌بندید؟ یعنی اگر شما هم عقلتان را به کار ببندید به همین نتیجه می‌رسید.

۵. عقل، انسان را از خودفراموشی باز می‌دارد. امروزه بشر فراموش کرده است که مخلوق است. علم، قدرت، استعداد، حیات، هوش و ... از آن خداست و فقط نزد انسان به امانت نهاده شده است. قرآن می‌فرماید عقل باعث می‌شود شما از خودفراموشی بیرون آید: «اتامرون الناس بالبرّ و تنسون انفسکم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون» (بقره، ۴۴)؛ مردم را به نیکی دعوت می‌کنید ولی خودتان را فراموش کرده‌اید؟ در حالی که کتاب را می‌خوانید، آیا عقل را به کار نمی‌بندید؟ یعنی اگر عقل را به کار ببندید، پیش از آنکه مردم را به خیر دعوت کنید خودتان به آن عمل می‌کنید و دچار خودفراموشی نمی‌شوید.

۶. عقل مانع تن دادن به طاعت غیر خدا می‌شود. نشانه عقل این است که ما فقط از خدا اطاعت کنیم. امروزه همه کسانی که از عقلانیت دم می‌زنند، ما را به اطاعت از خودمان یا بشری مانند خودمان دعوت می‌کنند و افکار، ارزش‌ها، قوانین و روابط فردی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که بشر خود اندیشیده و بر ساخته است را اصل و قابل پیروی می‌دانند. در حالی که عقل حقیقی ما را فقط به اطاعت از خدا می‌خواند: «قال افتعدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئاً و لا يضرکم اف لکم و لما تعبدون من دون الله افلا تعقلون» (انبیاء، ۶۷-۶۶)؛ آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که کمترین سود و زبانی برای شما ندارد؟ اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید. آیا عقل را به کار نمی‌بندید؟ اگر عقل پیشه کنید، فقط خدا را اطاعت می‌کنید.

۷. عقل موجب می‌شود بفهمیم که آنچه نزد خداست برای ما بهتر و ماندنی‌تر است: «و ما اوتیتم من شیئی فمتاع الحیوه الدنیا و زینتها و ما عند الله خیر و ابقی افلا تعقلون» (قصص، ۶۰)؛ هر چیزی که به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و ماندنی‌تر است. آیا عقل پیشه نمی‌کنید؟

کسی که عقل دارد دین خدا را می‌فهمد و آیات را می‌پذیرد. بنابراین، عقل و دین با هم هستند و تضادی ندارند و اساساً عقل، ابزار فهم دین است؛ چنانکه فرمود: «کذلک نفضّل الایات لقوم یعقلون» (روم، ۲۸)؛ ما آیات خدا را این‌گونه شرح می‌دهیم برای کسانی که عقل دارند. یا «قد بینالکم الایات ان کنتم تعقلون» (آل عمران، ۱۱۸)؛ ما آیات خود را برای شما تبیین کردیم، اگر عقل داشته باشید. در جای دیگری نیز فرموده است: «و ما یذکر الا اولوالالباب» (بقره، ۲۶۹). دین برای بیداری ماست و همه پیامبران برای بیداری انسان آمده‌اند، اما فقط صاحبان خرد آن را درک می‌کنند.

عقل و دین در سنت نبویه^۱

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، میان عقل و دین اگر عقل، عقل حقیقی و دین، دین حقیقی باشد. تضاد و اختلافی نیست. اما اگر یکی یا هر دو غیرحقیقی باشند، تضاد و اختلاف وجود دارد. مثلاً اگر هر دو غیرحقیقی باشند، مثل عقل دکارتی و کانتی در برابر مسیحیت منحرف، اختلاف به وجود می‌آید. یا اگر عقل غیرحقیقی باشد، مثل عقل جزئی ابزاری اجتماعی، وقتی در مقابل دین حقیقی، یعنی مکتب اهل بیت (ع) قرار گیرد، حاصلش تضاد و اختلاف است. یا اینکه عقل، عقل حقیقی باشد، مانند عقل پیامبر (ص) و اوصیاء آن حضرت، وقتی در برابر مکتب خلفاء قرار می‌گیرد، تضاد به وجود می‌آید.

منتهی اگر هر دو حقیقی باشند، تضاد و تزاومی میان آنها نیست.

بنا بر سنت صحیح، الف) عقل با جهل و هوای نفس مخالف است و از جهل و هوای نفس جلوگیری می‌کند؛ «العقل عقل من الجهل». ب) عقل در وجود انسان موجب روشنی روح و فکر می‌شود. روشنفکر کسی است که عقل دارد و از آن بهره می‌برد. ج) کسی که عقل دارد افضل از همه است؛ «افضل الناس عقل الناس». د) هر خیری با عقل درک می‌شود؛ «یدرک الخیر کلّه بالعقل». دین خداوند هم که چیزی جز خیر نیست، با عقل درک می‌شود. اگر کسی عقل داشته باشد دین هم دارد و اگر عقل نداشته باشد، دین هم ندارد. لذا پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: «لا دین لمن لا عقل له». ه) عقل موجب هدایت انسان می‌شود و حق و باطل را برای ما روشن می‌کند. پس عقل برای انسان مؤمن، دلیل راه است. و عقل چیزی است که خدا را با آن عبادت می‌کنیم و بهشت خدا را کسب می‌کنیم. بهشت یعنی بقا را بر فنا ترجیح دادن، بندگی خالق را بر بندگی مخلوق ترجیح دادن، عقل ربوبی را بر عقل جزئی یا جمعی بشری ترجیح دادن. مؤمن ابزاری جز عقل ندارد؛ «آله المومن و عدته العقل»، سلاح و ابزار مؤمن عقل است. امیرالمؤمنین (ع) فرموده‌اند: «نجات فقط در سایه طاعت است. طاعت از طریق علم است. علم با تعلم و یادگرفتن حاصل می‌شود و تعلم حاصل عقل است.» پس عقل کلید هر تعلم و یادگیری است. راه فهم دین، عقل است؛ لذا عقل و دین حقیقی با هم تضادی ندارند، بلکه یاری‌گر یکدیگر هستند.

هشام بن حکم نزد امام صادق (ع) رسید و آن حضرت بحثی مفصل درباره عقل برای هشام مطرح کردند، حضرت فرمودند: «ای هشام! خداوند در قرآن می‌فرماید: «ان فی ذلک لذکر لمن کان له قلب» (ق، ۳۷)، همانا در این کتاب یادآوری است برای کسی که قلب داشته باشد». سپس حضرت فرمودند که مقصود از قلب، عقل است. پس قرآن را که یکی از صفاتش ذکر است کسی می‌فهمد که قلب، یعنی عقل داشته باشد. آنگاه حضرت مقصود از حکمت در آیه «و لقد آتینا لقمان الحکمه» (لقمان، ۱۲)، را فهم و عقل عنوان نمودند. سپس فرمودند: «ای هشام! لقمان به پسرش گفت: در مقابل حق متواضع باش تا عاقل‌ترین مردم باشی. همانا انسان زیرک کسی است که خود را در محضر حق کوچک و حقیر ببیند. پسر! این دنیا، دریایی عمیق است که بسیاری از عالمیان در آن غرق شده‌اند. کشتی تو در این دریا باید تقوای^{۱۱} الهی باشد و حشو آن -یعنی آنچه آن را پر می‌کند- باید ایمان^{۱۲} باشد و بادبان کشتی هم توکل^{۱۳}. دکل این کشتی باید عقل باشد -عقل باعث تعادل این کشتی است و مانع غرق شدن ما در دنیا می‌شود- و راهنمای آن، علم (دین) و سگان این کشتی هم صبر».

پس از آن حضرت فرمود: «ای هشام! برای هر چیزی نشانه‌ایست؛ نشانه عقل تفکر است و نشانه تفکر، سکوت. هر چیز مرکبی دارد؛ مرکب عقل تواضع است.» یعنی انسان عاقل باید تواضع داشته باشد و تواضع یعنی انسان خود را از همه پایین‌تر ببیند و به این موضوع معتقد باشد، حاصل این اعتقاد، روز به روز بهتر شدن است، چراکه دائماً سعی انسان بر این است که ظرف وجودی خود را از خوبی‌ها پر کند و بالاتر رود.

سپس حضرت فرمود: «برای اینکه انسانی جاهل باشد همین بس که آنچه را که خدا نهی کرده انجام دهد. ای هشام! خداوند پیامبرانش را نفرستاد مگر برای اینکه ما آنچه از جانب او آمده را فهم کنیم. کسی بیش از همه نزد خدا اجابت می‌شود که معرفتش نسبت به حق بیشتر باشد و کسی نسبت به خدا بیشتر معرفت دارد که عقل بیشتری دارد. ای هشام! خدا برای مردم دو حجت قرار داده است: حجت ظاهری که رسل و ائمه (ع) هستند و حجت باطنی که عقل است.» پس آیا می‌شود بین عقل و دین که هر دو از جانب خدا هستند، تضاد و

اختلافی باشد؟ هرگز! زیرا در این صورت هدایتی انجام نمی‌گیرد و چنین کاری، کار حکیم نیست. حضرت فرمود: «زمانی عمل تو پاک و زیاد می‌شود که از عقلت پیروی کنی و عقلت بر هوای نفست غلبه کند. یکی از نشانه‌های قدرت عقل، صبر بر تنهایی است. مقصود از تنهایی این است که انسان خود را در تبعیت از عقل تنها ببیند، او باید صبر کند. مؤمن کسی است که در راه خدا، سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای او را از راه خود باز نمی‌دارد. کسی که بداند هر چه هست از جانب خدا آمده است، از اهل دنیا اعتزال می‌کند؛ یعنی با مردم هست، ولی با مردم نیست. در میان مردم حرکت و زندگی می‌کند، ولی اگر خلاف و نادرستی انجام دادند تایید نمی‌کند و به جنگ با امر به معروف و نهی از منکر بر نمی‌خیزد. کسی که عاقل است با خدا انس می‌گیرد. عاقل هیچ‌گاه احساس تنهایی نمی‌کند. کسی که این گونه است، ثروتمند است حتی اگر در اوج فقر مادی باشد. عقل به انسان عزت می‌دهد، حتی اگر هیچ عشیره و قبیله‌ای نداشته باشد.»

سپس حضرت فرمودند: «خداوند حق را قرار داد برای اینکه طاعت شود. نجات و رستگاری جز در سایه طاعت نیست. طاعت در سایه علم است. علم با تعلّم و شاگردی حاصل می‌شود تعلّم هم به وسیله عقل حاصل می‌شود.» حضرت ادامه دادند: «لا علم الا من عالم ربّانی»، علم نیست مگر از عالم ربّانی، یعنی پیغمبر اکرم (ص)، امیرالمؤمنین (ع)، حضرت زهرا (س) و فرزندان معصوم آنها (ع). خودشان فرمودند: «نحن العلماء و شیعتنا المتعلّمون و سائر الناس غناء» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۴)؛ ما عالمیم و شیعه ما شاگرد ماست و دیگر مردم، زباله‌ای که سیل با خود می‌آورد. پیغمبر (ص) فرمودند: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیاتها من بابها» (نیشابوری، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۱۲۷-۱۲۶).

در ادامه امام صادق (ع) به هشام فرمودند: «عاقل به قلیل دنیا راضی است، به شرطی که حکمت و علم به او بدهند و به قلیل علم و حکمت راضی نیست، حتی اگر همه دنیا را به او بدهند ... اگر کسی می‌خواهد بدون هیچ مالی ثروتمند باشد و قلبی آرام و دینی سالم داشته باشد، باید متضرعانه از خدا بخواهد که خدا عقلش را کامل کند.» پس عقل، حافظ دین است نه ضد آن. کسی که عاقل است به آنچه دارد قانع است و کسی که به آنچه او را کفایت می‌کند قانع است، مستغنی می‌شود ... هیچ کس مستغنی نمی‌شود، مگر اینکه عملش سخنش را تایید کند و پنهان و آشکارش یکی باشد. کسی که عقل ندارد از خدا نمی‌ترسد و او کسی است که آنچه را که از جانب خدا آمده فهم نکرده و به یقین نرسیده است.» سپس حضرت صادق (ع) فرمود از امیرالمؤمنین (ع) چنین نقل کرده‌اند: «خداوند به چیزی بالاتر از عقل، عبودیت و اطاعت نمی‌شود و عقل انسان، کامل نمی‌گردد مگر اینکه چند خصلت در او باشد: نخست اینکه مردم از کفر و شرّ او در امان باشند؛ دوم اینکه مردم به خیر و رشد او امیدوار باشند؛ سوم آنکه زیادی مالش را می‌بخشد، حرف زائد نمی‌گوید، نصیبش از دنیا همان مقداری است که نیاز دارد. تمام عمرش او را از تحصیل علم سیر نمی‌کند. اگر با خدا باشد ولی در نظر مردم خوار باشد برای او بهتر و محبوب‌تر است از اینکه با غیر خدا باشد ولی عزیز باشد. تواضع برای او از شرف دنیوی بهتر است. کسی که کار خیر می‌کند در نظر او کار عظیمی انجام داده است، اما وقتی خودش کار خیری انجام می‌دهد آن را کم می‌شمارد. همه مردم را از خودش بهتر می‌داند و در نفسش، خود را از همه بدتر می‌داند، کسی که این‌گونه باشد عقلش کامل شده است.»

ای هشام! عاقل هرگز دروغ نمی‌گوید، حتی اگر به آن میل داشته باشد. دین ندارد کسی که مروت ندارد و مروت ندارد کسی که عقل ندارد.»

سخن آخر و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، مشخص می‌گردد که عقل و دین اختلافی ندارند و در واقع نشانه‌دین حقیقی، عقل است و نشانه‌ عقل حقیقی، دین. بنابراین، از خدا می‌خواهیم که نور عقل را که از جانب خدا می‌آید قدر بدانیم و در پرتو آن، علم حقیقی را از مکتب اهل بیت (ع) دریافت کنیم و به آن عمل نماییم. عقل حقیقی را که فقط در وجود مؤمن است از عقل غیرحقیقی - که تنها نام عقل از جانب بشر بر آن گذارده شده و در واقع هوشی است که در وجود مؤمن و کافر هر دو می‌تواند باشد- فرق بگذاریم.

پی‌نوشت‌ها

۱. این همان معنایی است که از آن به سکولاریسم تعبیر می‌شود (نک: کین، ۱۳۷۸؛ Stone, 1992).
۲. باید خاطر نشان کرد که ژان ژاک روسو، منتسکیو و ولتر - که نام‌آورترین روشنفکران قرن هجدهم فرانسه بودند- و روبسپیر، دانتون و کامیل -سران و رهبران انقلاب فرانسه- فراماسونر بوده‌اند (برای توضیح بیشتر، نک: معزی، ۱۳۴۷).
۳. ابوعلی قاری، از بزرگان اشعری، در کتاب *الموضوعات* می‌گوید: «كُلُّ حَدِيثٍ يُوجَدُ فِيهِ لَفْظٌ عَقْلِيٌّ فَهُوَ مَوْضُوعٌ» و نیز: «احادیث العقل كلها كذب...» (ص ۴۲۲-۴۲۱).
۴. مانند عقل جزئی و ابزاری فردی یا جمعی که امروزه در مقابل اسلام ناب و اصیل -مکتب اهل بیت (ع)- قرار گرفته است.
۵. مانند اسلام ساخته‌شده‌ دست خلفا که اصطلاحاً به مکتب خلفا معروف است (نک: عسکری، ۱۳۷۵).
۶. مانند عقل دکارتی و کانتی در برابر مسیحیت تحریف‌شده (نک: هالینگ، ۱۳۷۰؛ ژیلسون، ۱۳۷۷؛ فروغی، ۱۳۷۵).
۷. مانند عقل ربوبی که در وجود پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) است و نیز اسلام ناب محمدی.
۸. در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید که همه کافران بی‌عقلند و نشانه بی‌عقلی ایشان اینکه دین خدا را نمی‌پذیرند و از اقرار به حقایق آن سرباز می‌زنند: «و مثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع ألاً دعاء و نداء صمّ بكم عمى فهم لا يعقلون» (بقره/ ۱۷۱).
۹. در قرآن کریم و روایات صحیح، گاه علم در معنای لغوی، یعنی مطلق دانش و دانستن به‌کار رفته است و گاه در معنای اصطلاحی. در معنای اخیر، علم مترادف با اسلام است. بنابراین، پیامبر اکرم (ص) خود را در حدیثی که مورد قبول فرق اسلامی است، شهر علم نامیده است: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیاتها من بابها» (نک: یزدی فیروزآبادی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۸-۵۶).
۱۰. احادیث این بخش از کتاب‌های *تحف العقول و العقل و الجهل* کافی استخراج شده است که با استفاده از شرح *مرآة العقول* علامه مجلسی (ره)، احادیث صحیح مورد استناد واقع شده است. همچنین ذکر این نکته ضروری است که مراد از سنت نبویه، سنت صحیح پیامبر اکرم (ص) است که توسط اوصیاء طاهرین آن حضرت (ص) گزارش شده است.
۱۱. تقوا یعنی عمل به آنچه خدا واجب کرده و ترک آنچه خدا حرام کرده است، خالصاً مخلصاً لله (نک: صدوق، ۱۳۹۸، ص ۳۰۷).
۱۲. امام رضا (ع) فرمودند: ایمان عبارت است از معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل بر مبنای آن معرفت با همه وجود (نک: حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۳۲۹).

۱۳. توکل یعنی انسان بدانند کسی که نگهدار اوست، کسی که عمر، جان، استعداد و همه داشته‌هایش از اوست، خداست. بنابراین، اعتماد و تکیه او تنها به خداست و او نیز برای انسان کافی است؛ چنانکه خود فرمود: «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» (طلاق، ۳).

منابع

قرآن کریم.

- حر عاملی (۱۴۰۹ق) *وسائل الشیعه*. قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- حرآنی، حسن بن علی (۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳ش) *تحف العقول عن آل الرسول*. تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حسینی میلانی، سید علی (۱۴۱۴ق) *نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الانوار*. قم: مؤلف.
- ژیلسون، اتین (۱۳۷۷) *نقد تفکر فلسفی غرب از قرون وسطی تا اوایل قرن حاضر*. احمد احمدی. تهران: حکمت.
- صدوق، محمدبن‌علی بن‌الحسین القمی (۱۳۹۸ق) *التوحید*. تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی طهرانی، تهران: مکتبه الصدوق.
- طوسی، ابوجعفر محمدبن‌الحسن (بی‌تا) *التبیین فی تفسیر القرآن*. تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عسکری، سید مرتضی (۱۳۷۵) *دو مکتب در اسلام*. عطاء محمد سردارنیا، تهران: بنیاد بعثت.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۷۵) *سیر حکمت در اروپا*. تهران: البرز.
- قاری، ابوعلی (۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م) *الاسرار المرفوعه فی الاخبار الموضوعه المعروف بالموضوعات الکبری*. تصحیح محمد بن لطفی الصباغ. بیروت: المکتب الإسلامی للطباعه و النشر.
- کلینی، ابوجعفر محمدبن‌یعقوب (۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳ش) *کافی*. تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- کین، جان (آذر ۱۳۷۸) «محدودیت‌های سکولاریسم در دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها». سیدعلی‌اصغر سلطانی. *ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی*. سال سیزدهم، ش ۱۳۲، ص ۳۸-۳۶.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۶۳) *مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- معزی، نجفقلی (۱۳۴۷) *فراماسون در انقلاب فرانسه*. تهران: اقبال.
- نیشابوری، حاکم (۱۴۰۶ق) *المستدرک علی الصحیحین*. بیروت: دار المعرفه.
- هالینگ، دیل (۱۳۷۰) *مبانی و تاریخ فلسفه غرب*. عبدالحسین آذرنگ، تهران: کیهان.
- یزدی فیروزآبادی، سیدمرتضی حسین (۱۴۱۵ق / ۱۳۷۴ش) *فضائل الخمسه عن الصحاح السنه*. شیخ محمد باقر ساعدی. ایران: انتشارات فیروزآبادی.
- Stone, Jerome (1992) *The Minimalist Vision of Transcendence: A Naturalist Philosophy of Religion*. New York: State University of New York Press.